

راجع به (بحرین)، انگلیسیها به دولت ایران نوشته‌اند که این نقطه متجاوز از صد سال است که تحت الحمایه دولت انگلیس است و مال ایران نیست. ظنر هم همگی رفتیم کنار دریا ناهار خوردیم.

یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت ماه: هفت بعد از ظهر (سناتور وانسن) آمد. پس از تعارفات اظهار داشت: من با فرمانده کل قوای دفاعی آمریکا و وزارت خارجه مذاکره کردم، اظهار داشتند بسیار خوب است. جواب دادم: حالا شما به من نوشته بدهید تا بروم از دولت ایران نفت بخرم. جواب دادند معامله که نوشته نمی‌خواهد، اظهار کردم: انگلیسیها ممکن است بعد از آنکه من نفت را خریدم و پول دادم، در وسط دریا کشتی را توقیف کنند. گفتند: این ممکن است، چون با دولت ایران دعوا دارند. گفتیم: من هم همین را می‌خواهم که دولت آمریکا پشتیبانی کند. جواب دادند: می‌دانید که ما داریم دول اروپا را متحد می‌کنیم. وقتی روسها حمله کنند، قطعاً اروپا را تصرف خواهند کرد. یگانه‌جانی که می‌ماند و پایگاه نظامی و طیاره ما می‌شود، انگلستان است. پس در این صورت مانمی‌توانیم انگلیسیها را از دست دهیم، مع‌هذا ما مشغول مذاکره هستیم و جواب خواهیم داد و در لاهه هم تصور می‌نمائیم که حق را به انگلستان بدهند، چون قبلاً تمام این‌ها [را] من پیش‌بینی کرده بودم، به آقای سناتور جواب دادم: دیدید پیش‌بینی‌های من درست بوده است؟ اظهار کرد: صحیح<sup>۲۸</sup> است. بعد قرار شد، من که انشاء الله فردا به واشنگتن می‌روم با فرمانده دفاع آمریکا مذاکره کنم و خود سناتور هم تلفن بکند و وقت بگیرم.

دوشنبه بیست و دوم اردیبهشت ماه<sup>۲۹</sup> - ۱۲ می ۱۹۵۲: چهار بعد از ظهر رفتیم به (لس آنجلس). اول کامبیز را به مدرسه‌اش رساندم، بعد رفتیم منزل آقای گله‌داری، تا آقایان امین و فیروز غنی آنجا منتظرند. از آقای گله‌داری و خانمش خداحافظی کرده به اتفاق آقایان رفتیم به فرودگاه، ساعت یازده شب پرواز کردیم. هفت ساعت بعد آمدیم (شیکاگو)، پانزده دقیقه توقف نموده حرکت کردیم، سه ساعت بعد رسیدیم به فرودگاه واشنگتن که مقارن ساعت یازده و چهل [و] پنج دقیقه، یعنی پانزده دقیقه به ظهر [به] وقت واشنگتن. (چون سه ساعت تفاوت وقت بین کالیفرنیا و واشنگتن می‌باشد) که آقایان انتظام سفیر کبیر ایران و حاج محمد و مهدی‌نمازی و آقای دهش و آقایان کشکولی

و رضازاده و بهمن بیگی و گرگین پور در فرودگاه منتظرند. بعد از رو بوسی، چون قبلاً آقای نمازی به منزلش دعوت کرده بود رقیب آنجا و ناهار و شام در آنجا صرف شد. آقای انتظام بنای شوخی و صحبت های خوشمزه را گذاشتند. شب هم عده زیادی مهمان، دعوت کرده بودند.

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت ماه: ظهر برای ناهار در سفارت میهمان آقای انتظام بودیم. شب هم آقای سرتیپ اسفندیاری سر پرست محصلین ایرانی [آمدند]. چهارشنبه، بیست و چهارم اردیبهشت ماه: در منزل آقای نمازی همه با هم بودیم.

پنجشنبه بیست و پنجم اردیبهشت ماه: همه منزل آقای نمازی و مشغول صحبت سیاسی و غیرسیاسی.

جمعه بیست و ششم اردیبهشت ماه: ساعت یازده به اتفاق آقایان انتظام و حاج محمد و مهدی نمازی و حسینعلی خان دهش برای (وست ورجنیا = WEST VIRGINIA) حرکت کرده در هتل (SULPHURSPRING ۳۰ WHITE) به معنی (چشمه گوگرد سفید) منزل کردیم. این هتل دارای هفت هزار هکتار زمین کده هزار متر<sup>۳۱</sup> است می باشد. هتل ششصد اتاق دارد که تقریباً پانصد عدد آن یک تخت خوابی مابقی دوتخت خوابی است. و متجاوز از چهل دستگاه عمارت می باشد که هر یک از سه اتاق خواب یا پنج اتاق خواب می باشد. متجاوز از پنجاه عمارت هم متعلق به افراد هتل می باشد. در این مملکت دو بیست مایل راه کشتی شده است. بقدری جای باصفا و منظم می باشد که حمام ندارد. حمام آب گرم معدنی دارد. مویله و اسبهای زیادی برای سواری مسافرن، انواع [و] اقسام بازیها و بهترین خوراک را در این هتل دیدم. مثل خوراکهای فرانسه. شب آنجا بودیم.

شنبه بیست و او هفتم اردیبهشت ماه: در همانجا توقف کرده آقای انتظام مشغول بازی (گالف) <sup>۳۲</sup> که شبیه توپ بازی ایلات است [می باشد] که با چوب بازی می کنند. آقایان نمازی [رفتند] حمام آب معدنی، من هم مقداری استراحت کرده، مقداری راه رفتم.

یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ماه: ساعت یازده از آنجا حرکت کرده آمدیم به چهل مایلی. هتل دیگری بود که در بزرگی دو برابر آنجا بود، یعنی چهارده هزار هکتار

۳۰. اصل - SULFOR

۳۲. اصل - گالف.

۳۱. من دربارت نقل شد.

زمین داشت و همین تشریفات بود<sup>۳۳</sup>، ولی صفای آن هتل اولی را نداشت. اسم این هتل هم ستل ویرجینیا HOMSTEL VERGINIA می باشد. در راه هم آقای انتظام که ماشین می راند قدری تند رفت، پلیس نگاه داشت، گفت: چون ماشین دیپلمات هست من چیزی نمی توانم بگویم، ولی به آقای سفرکبیر شکایت می کنم تا شما را تأدیب نماید. بعد هم به جان خودتان رحم کنید. بعد زیاد سر به سر آقای انتظام گذاشتیم ولی ایشان از رو نمی رفتند. شب آمدیم به منزل، یعنی به واشنگتن منزل آقای نمازی. عبدالله هم آمده است.

دوشنبه بیست و نهم اردیبهشت ماه: صبح، تلفنی از معاون وزارت جنگ آمریکا داشتم | تا | برای روز سه شنبه چهار و نیم بعد از ظهر ایشان را ملاقات کنم. سه شنبه سی ام اردیبهشت ماه: صبح تلفنی از طرف معاون وزارت جنگ شد که چون ایشان به کالیفرنیا<sup>۳۴</sup> رفته اند و ممکن است تشریف نیاورند، با یک نفر کنل ملاقات کنم. جواب دادم: خیلی متأسفم که عصر در سفارت ایران کاری است و معذرت می خواهم، بعد هم می روم به نیویورک، امیدوارم اگر سفر دیگری آمدم آنوقت ملاقات حاصل شود. در این موقع نامه ای از (آقای دوگلاس<sup>۳۵</sup> قاضی معروف) آمد، برای ساعت هفت بعد از ظهر چهارشنبه دعوت به شام کرده است. ظهر هم میهمان چند نفر از آمریکائی ها که در ایران آشنا شده بودند، بودم. من جمله پسر مرحوم روزولت رئیس جمهور سابق آمریکا بود، دو تفنگ گلوله زنی به من و ملک منصور سوقات داد و پنج تبر پیران به حبیب رضازاده و سه پارابلوم خفیف به آقایان کشکولی و بهمن بیگی و گرگین پور. آمدیم به (میهمانخانه آلیان) تاور پهلوی عبدالله و بچه ها با سناتور وانسن صحبت می خواستم بکنم که تلفن صدا کرد تا یک نفر از طرف معاون وزارت جنگ تلفن و عذرخواهی که من نبودم مجبوراً به کالیفرنیا رفته بودم، یک ساعت است آمده ام، خواهش می کنم پنج و نیم بعد از ظهر تشریف بیاورید. بعد از این، آقای سناتور تلفن کرد و زیاد اظهار نگران کرد. جواب دادم که موضوع حل شد و زیاد اظهار خوشوقتی کرد و گفت این کار را از پائین ها خراب کرده بودند و خود آقای معاون وزارت جنگ (مستر فاستر FASTER) اینجا نبود و قرار شد در نیویورک ملاقاتی بشود. ساعت پنج و نیم رفتم،

۳۳. در ابتدای صفحه چنین نوشته شده. بقیه یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۳۱.

۳۴. اصل - در کالیفرنیا،

۳۵. منظور ویلیام داگلاس قاضی دادگاه عالی امریکا است که در صفحات قبل به معرفی او پرداختیم.



با هزار زحمت پیدا کردیم یعنی وزارت جنگ [را]. دارای شصت هزار کارگر است، به این معنی که شصت هزار نفر در یک عمارت مشغول کار است. و راه هم بقدری پیچ در پیچ است که حساب ندارد. رفتیم به دربی که به طرف رودخانه بود که صاحب منصبی جوان و خوش سیما منتظر است، تا از ماشین پیاده شدیم آمد اظهار کرد: ناصرخان. بعد گفت: عبدالله قشقائی. گفتیم: صحیح است. پیش افتاد ما را برد به اطاق انتظار، خیرداد بدون معطلی در باز شد. ما رفتیم داخل عمارت (ولی این جوان که راهنمای ما بود مثل اینکه چندین سال است ما را می شناسد)<sup>۳۶</sup>. در روبروی خود [صاحب] منصبی بلند قامت با قیافه بسیار خوب و بهشاش [دیدیم]. پیش آمد و تعارف گرمی کرد. بعد از نشستن عذرخواهی کرد. آنوقت شروع به صحبت کردیم. قبلاً مختصری از تاریخچه [ایل] قشقائی خواهش کرد که بگویم. بعد اتفاقات و جنگی که شده و حالا اگر روس حمله کند چه خواهد شد. من تمام وضعیات را گفتم. آنوقت جواب دادم گرچه عده ما خیلی کم است، ولی تاریخ نشان داده است ما اهمیت به زیادی طرف نمی دهیم. هر کس حمله کرد تا آخرین نفس از مملکت خودمان دفاع می نمایم. اظهار کرد این را می دانم. بعد از کمک نظامی صحبت شد. من جواب دادم شما خوب است کمک مالی هم بکنید اظهار کرد به چه طرفی؟ جواب دادم در قسمت نفت به مملکت ما کمک کنید که عایدات خودمان عایدمان شود، دیگر هیچ نوع کمکی نمی خواهیم. اظهار کرد: عیب کار اینجاست که هر دو طرف لجاجت می کنند. در این موقع تلفن صدا کرد که چند نفر ژنرال که خواسته اید، حاضرند. قبلاً هم گفته بود که ساعت شش شورائی دارند. اظهار کرد صحبت ها جای خوبی رسیده است. گفتم برای وقت دیگر. در این موقع<sup>۳۷</sup> در باز شد. چند ژنرال منتظر [بودند]. ما بلند شدیم، قرار شد باقی مذاکره را به آقای سناتور بگوئیم تا به ایشان بگویند. خدا حافظی، به امید دیدار کردیم. آمدیم منزل آقای نمازی، آقای انتظام هم تشریف دارند. در ضمن صحبت به او گفتم که مردم ایران از شما آمریکائی ها خیلی انتظار داشتند و حالا بکلی از شما برگشته اند. گفت: ما چه کنیم با انگلیسیها پسرعمو هستیم. جواب دادم: شما دم از عدالت می زنید، در مقابل حق و قانون پسرعمو و غیر در کار نیست، و شما اشتباه می کنید. من وظیفه ام بود بعضی مطالب که لازم بود بگویم، گفتم، شما می خواهید قبول کنید می خواهید نکنید ولی باید

۳۶. در ابتدای صفحه متن دست نوشته چنین آمده - بقیه سه شنبه سی ام اردیبهشت ۱۳۳۱.

۳۷. اصل - آن.

بدانید که در این جنگ، اروپا در درجه اول رفته است. پایه شما آسیا و آفریقا می باشد. متأسفانه کج می روید. گفت در این قسمت صد درصد موافقم که آخر جنگ را ما باید از آفریقا پیش ببریم، ولی انگلستان در اروپا پایگاه نظامی و هوایی است و موقعیت آن به قدری است که روسها نمی توانند آنجا را به [این] زودی فتح کنند. گفتم صحیح<sup>۳۸</sup> است، ولی با<sup>۳۹</sup> دول کوچک آسیائی بهتر از این رفتار کنید. باقی مطلب موقوف شد به بعد.

**چهارشنبه سی و یکم اردیبهشت ماه: صبح آقای مهدی نمازی تشریف بردند به** **مریضخانه، خوابیدند چون چندین سال است سردردی دارند که علاج نمی شود، برای** **امتحان. ساعت هفت بعد از ظهر به اتفاق جناب آقای حاج محمد نمازی و عبدالله و** **چهار نفر [از] آقایان قشقائی ها رفتیم به (هتل استیتل STATEL) که آقای (دوگلاس** **قاضی معروف آمریکا) با خانمی منتظرند. تعارفات گرمی به عمل آمد، از عکسهائی که** **در مسافرت به [ایل] قشقائی برداشته بود، داد. راجع به مصدق خیلی تعریف کرد، بعد** **آقای نمازی راجع به لاهه و دعوی ایران و انگلیس سؤال کرد، جواب داد: گمان می کنم** **که قضات لاهه، حق به ایران بدهند. بعد اظهار کرد: ' آقای دکتر مصدق می خواست** **مرا از طرف دولت ایران معین کند، من چون در آمریکا کار می کردم نتوانستم قبول کنم،** **ولی حالا هم امیدوارم که به نفع دولت ایران تمام شود. وضع سیاسی ایران خوب** **پیشرفت کرده؟ جواب دادم: امیدوارم وضع اقتصادی آنها پیش برود. بعد شام صرف** **شد. در ضمن اظهار داشت: خیال دارم تابستان بیایم به ایران، یعنی طهران .....'<sup>۴۱</sup>** **مشهد و افغانستان. خانمی<sup>۴۲</sup> که همراهش بود نسبت به ایران زیاد اظهار علاقه می کرد.** **من هم خواهش کردم که در ایران میهمان من بشوند و اگر به فارس هم بیایند، در طهران** **میهمان بشوند. بعد یک فندق سوقات داد که سه هزار مرتبه روشن خواهد [شد]. بعد** **آقای نمازی خواهش کرد که در این دور روز برای شام یا ناهاری بیایند. اظهار کرد: فردا** **می روم به نیویورک و غروب جمعه می آیم که شما نیستید. بعد قرار شد اگر از نیویورک من** **به واشنگتن آمدم یک وقتی برای شام بیایند. خدا حافظی کرده آمدیم.**

**پنجشنبه اول خرداد ماه سی و یک: در واشنگتن مشغول تهیه حرکت عبدالله برای**

۳۹. اصل - به.

۳۸. اصل - صح.

۴۰. در ابتدای صفحه متن دستنوشته چنین آمده - بقیه چهارشنبه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۳۱.

۴۲. اصل - خانم.

۴۱. یک جمله خوانده نشد.

کالیفرنیا بودم. بعد ملاقاتی از آقایان امضاء سفارت کرده، وکالتنامه مال آقای گنجه‌داری بود که باید به امضاء و تصدیق قونسولگری برسد. آقای آهنی که جوان بسیار خوبی هم هست امضاء نموده شب هم آقای سرتیپ دعوت کرد. رفتم منزل ایشان. آقای سندیجی هم تشریف داشتند. اظهار کرد امتحانم خیلی خوب است، امیدوارم (دگری) <sup>۳۳</sup> بگیرم. در جراید آمریکا نوشتند که دولت روسیه به دولت ایران یادداشتی داده است: حال که از دولت آمریکا کمک نظامی گرفته‌اید برخلاف مقررات و مخالفت با قراردادی است که قبلاً بسته شده.

جمعه دوم خرداد ماه: بعد از ظهر به اتفاق آقایان حاج محمد نمازی و مهدی نمازی و دهش آمدیم به نیویورک و در میهمانخانه (والدورف استریا = WALDORFASTRIA) <sup>۳۴</sup> منزل کرده بنا به دعوت قبلی که آقای اردلان سفیرکبیر [ایران در] واشنگتن [و] در جامعه ملل نموده بود رفتیم تا میهمانی [که آن] هم به مناسبت حرکت آقای انتظام جهت ایران می‌باشد. غالب آقایان ایرانی هم آنجا بودند.

شنبه سوم خرداد ماه: آقای عبدالحسین خان دهقان دعوت کرده بود برای نهار، ظهر آنجا بودیم. عده زیادی هم بودند. آقای اردلان و آقای فروغی قونسول ایران (جوان بسیار خوبی است) تشریف داشتند. خیلی میهمانی مفضل و گرمی بود. به همان اصول ایرانی پذیرائی شد، یعنی نهار پلو و خورش و خوراک، بعد تا غروب مرتب میوه و چای و بستنی، و چند روز قبل هم خداوند پسری به ایشان داده است. شب هم آقای دکتر سیف‌پور فاطمی دعوت کرده بودند، رفتم. خیلی خوب و با صمیمیت تمام شد. شب هم آمدیم به میهمانخانه، قرار شد آقایان سیف‌پور و دهقان فردا تشریف بیاورند برویم گردش.

یکشنبه چهارم خرداد ماه: ساعت ده و نیم آقایان سیف‌پور و دهقان تشریف آوردند. ظهر با هم بودیم و انتظام حرکت [کرد]. آقای حاج محمد نمازی [را] واداشتم تا ایشان با آقای دهش برای واشنگتن حرکت کردند. آقای نمازی هم کارهایی داشتند. ما هم اول در هتل والدورف غذا خوردیم بعد رفتیم به بنای عجیبی که (راکفلر) ساخته است. نباید گفت بنا، باید گفت شهر، هر چه می‌خواهید در اینجا هست و شصت [و] پنج هزار نفر کار می‌کنند و منزل دارند <sup>۳۵</sup>، سینمایی که در اینجا ساخته شده بزرگترین

۳۳. منظور از دگری شاید مدرک تحصیلی باشد. شیه دیپلم با لیسانس

۳۴. اصل - دارد.

۳۵. اصل - SIRIA



سینمای دنیاست و گنجایش نه هزار نفر را دارد. چندین بانک، تلگرافخانه، پستخانه، مغازه<sup>۱۶</sup>، خلاصه هر چه فکر کنید موجود است. بعد به واسطه هوای بارانی نتوانستیم گردش کنیم. یک کلیسائی هم همانجاست که آقای راکفلر ساخته، تماشا کردیم بسیار با عظمت و عالی، ولی چیزی که در من اثر کرد آن عقیده و ایمانی است که مردم از جوان و پیر با یک خضوع و خشوع و احترامی وارد می شدند، زانو می زدند، تعظیم می کردند که فکر آن را نمی شود کرد. از آنجا هم رفتیم منزل آقای دهقان. تا ساعت ده بودیم. شب آمدم منزل خوابیدم. در این چند روز غالباً صحبت‌هایی می شود که بی مناسبت نیست بنویسم. من جمله از آمدن شاه به آمریکا، ایرانی ها از این حیث راضی نیستند. چون در اینجا اعلیحضرت بیشتر جنبه تفریح و گردش و معاشقه با دخترها را در نظر داشته اند. مثلاً شب می رفته اند منزل آقای عمادکبا، آنوقت صبح خانم ایشان برای همه تعریف می کرده که دیشب شاه اینجا بود تا نزدیک صبح، من به ایشان گفتم: اعلیحضرت! دیگر همه خسته شده اند، بروید بخوابید. شب اول که شاه وارد همین میهمانخانه والدرف می شود، بعد از تشریفات، آقای انتظام ایشان را می برد به یک میهمانخانه و شاه تا مدتی در آنجا مشغول رقص بوده. عقیده ایرانی ها بر این است که شاه باید از این باوقارتر باشد و از این رفتارها نکند. موضوع دیگر، مذاکره راجع به مراسله ای بوده است که از طرف کنگره آمریکا، وسیله سفارت به آقای دکتر مصدق مبنویسند و تقاضا می کنند که در کنگره نطقی کند. این مراسله را آقای انتظام نمی دهد، آنقدر طول می دهد که کنگره تعطیل می شود، بعد هم خود کاغذ مفقود می شود. ایرانی ها فکر می کنند این عمل به دستور انگلیسیها شده است.

دوشنبه پنجم خرداد ماه: قبل از ظهر آقایان دهقان و سیف پور فاطمی آمدند. ناهار در همین میهمانخانه صرف شد. بعد از ظهر رفتیم به نقطه ای که کواکب و آسمان و باران را نشان می داد حقیقتاً بسیار تماشائی بود. مخصوصاً موقع آمدن طوفان و رعد و برق، به قدری قشنگ درست کرده بودند که شخصی که آن نزدیکی بود اشتباهاً چتر را بالای سر خودش گرفته بود. بعد از آن رفتیم تماشای موزه، در آنجا صحبت از بزرگی بناها شد، آقایان اظهار کردند همان مکان دیروزی که (راکفلر) ساخته است یکصد [و] پنجاه هزار شماره تلفن کار می کند و از این قبیل جاها زیاد است. بعد موضوع راه‌ها که از زیر

۱۶. کلمه تلگرافخانه و پست خانه و مغازه، با ها جمع بسته شده که حذف شد.

رودخانه عظیم هودسن ساخته شده که در این رودخانه کشتی های پنجاه شصت هزار تنی کار می کنند، یعنی بزرگترین کشتی های دنیا. حقیقتاً ترقی در آمریکا به قدری پیش رفته است که حساب ندارد. شب هم به اتفاق آقایان نمازی و عامری رفتیم گردش، دو خانم هم بودند. یکی خانم قبلی آقای ابراهیم خواجه نوری که فعلاً به یک آمریکائی شوهر کرده و خانم دیگری که خیلی متمول است و با خانم خواجه نوری آشنائی و دوستی دارند، آمده اند به (نیویورک) به مناسبت آشنائی خانم خواجه نوری با آقای نمازی، آن خانم هم بود. مقداری از وضع ایلات صحبت بود و آن خانم آمریکائی عاشق اسب سواری است. به من اظهار داشت که در کتابی<sup>۱۷</sup> اسم شما را خوانده ام. بعد مجله معروف (مگازین ژئوگرافیک =<sup>۱۸</sup> MAGAZIN GEOGRAPHIC NATIONAL) [را] که یک هفته قبل راجع به ایل قشقائی چندین صفحه نوشته بود آوردم و نشانش دادم. بکلی وضع تغییر و بقدری تعجب کرد که اندازه نداشت. به من گفت اگر اسم یک نفر از سیاستمداران آمریکا را در این مجله بنویسند، او دیگر به هیچ کس اعتنا نمی کند. از تو اینقدر نوشته اند و با این مهربانی با ما صحبت می کنی حقیقتاً خیلی کوچک نفس هستی<sup>۱۹</sup>، بعد کتاب را گرفت که شب بخواند. گفتم ممکن است همین کتاب را بردارید آن خانم ایرانی گفت: من هم می خواهم. بالاخره منجر شد که به هیچ کدام داده نشود.

سه شنبه ششم خرداد ماه: رفتم داخل شهر قدری گردش کردم، و آقای فروغی قونسول ایران در نیویورک دعوت کرد، ناهار رفتیم به رستوران ساختمان (راکفلر) که در طبقه شصت [و] هفتم بود، حقیقتاً تماشائی است. اینجا سومین بنای مرتفع نیویورک است. اول از همه یکصد [و] دو طبقه می باشد.

چهارشنبه هفتم خرداد ماه: صبح ساعت یازده و نیم رفتم به ملاقات آقای سناتور وانسین که در حقیقت بازدید بود، معایب کارها را گفتم و برگشتم منزل. ساعت هفت بعدازظهر (مستر دوه)<sup>۲۰</sup> که در ایران بود، آمد. شام با من خورد. راجع به همه چیز صحبت بود. خودش مأمور آلمان شده است، تابستان می رود.

۱۷. اصل - کتاب.

۱۸. اصل - مگزین جیوگرافی.

۱۹. عین عبارت نقل شد. منظور شاید بلندی نفس و یا همت باشد.

۲۰. جرالده دوه - دبیر سفارت آمریکا در تهران بود. جنیش ملی شدن... ص ۹۶.



پنج شنبه هشتم خرداد ماه: چهار بعد از ظهر مخبرین جراید (نیویورک تایمز) (اسوشیتد پرس)<sup>۵۱</sup> و (یونایتد پرس)<sup>۵۲</sup> آمدند. یک ساعت و نیم بودند. وضع مجلس را به وضع ایرانی، تشکیل دادیم. کوکتل، چای و غیره. راجع به وضع نفت، سؤال کردند: آیا ایرانی ها عموماً راضی بودند؟ جواب دادم محتاج سؤال نیست. یکی پرسید: ایلات چطور؟ گفتیم از همه بیشتر خوشوقت بودند و هستند. علت کینه ایرانی ها را پرسیدند نسبت به انگلیسها چه هست؟ جواب دادم: از یک صد و پنجاه سال به این طرف، انگلیسها همه نوع زحمت برای ایرانی ها فراهم کرده اند. چند مرتبه قشون وارد کرده و چند مرتبه با روسها ایران را تقسیم کرده اند. عواید نفت را برده اند، هر چه میل ملت ایران بوده برخلاف آن رفتار کرده اند. از سیاست آمریکا پرسید: اظهار کردم از آمریکائی ها راضی هستم ولی آقای (اچسن) وزیر امور خارجه شما از خود انگلیسها هم بیشتر تابعیت از گفته انگلیسها می کند. اظهار کرد چه دلیل دارید؟ جواب دادم: من با چند کمپانی مذاکره کرده ام، حاضر برای خرید نشده اند، جواب داده اند: متأسفیم که دولت آمریکا یعنی وزارت خارجه مانع است. گفتند: می شود اسم کمپانی ها را گفت؟ اظهار کردم: نظرم نیست ولی بهتر است [بگویم، یک نفر از سناتورهای شما با من داخل مذاکره شد، رسماً کاغذ نوشت. و به مصدق تلگراف کردم. جواب مساعد آمد، با ایشان مکاتبه کردم، اظهار خوشوقتی کرد. بعد اظهار داشت متأسفم وزارت خارجه مخالفت می نماید. تمام اسناد و مدارک حاضر است. اگر خود آقای سناتور اجازه بدهد تمام مدارک را در اختیار شما می گذارم. بعد از وضع خودم و بچه ها و تحصیل آنها سؤال کرده رفتند. شب هم آقای ثابت دعوت کرد به (لاتین کوارتر LATIN QUARTER) رفتم، تا ساعت یازده نمایش قشنگی بود.

جمعه نهم خرداد ماه: صبح آقای دهقان آمدند. به اتفاق ایشان و نگارخانم دخترشان و غلامحسین گرگین پور رفتیم چهل مایلی نیویورک به (LEARNET) به قدری باصفا و قشنگ بود که حساب نداشت، عده بسیار زیادی متجاوز از پنج هزار نفر زن و مرد بودند که هر کدام به یک نوع تفریحی مشغول بودند<sup>۵۳</sup>. یکی قایقرانی می کرد، دیگری توپ بازی، جمعی تیراندازی، عده ای آوازخوانی با لباسهای الوان، خلاصه، نمونه ای از بهشت و سعادت یک ملت بود. میهمان آقای دهقان بودیم. به اتفاق آقای نمازی و چند

۵۱. اصل - اسوشیتد پرس.

۵۲. اصل - یونیتد پرس.

نفر دیگر.

شنبه دهم خرداد ماه: قبل از ظهر ساعت نه صبح آقای .....<sup>۵۴</sup> معاون صدای آمریکا آمد. رفتیم به اداره آنها، در آنجا صحبت کردم که ذیلاً خلاصه آنرا مینویسم، البته به طریق سؤال و جواب بود (س) آیا شما به وضع مملکت خوشبین هستید؟ (ج) از اول خوش بین بوده و هستم و معتقدم که روز بروز ترقی خواهد کرد. دلیل سؤال کرد. اول اظهار کردم شاه ایران ما جوان و دمکرات و مایل به ترقی مردم است. ثانیاً: دکتر مصدق که مورد ستایش مردم است، هر کاری می کند به منظور خدمت به مملکت است. گرچه پس از قضایای نفت، بعضی از مأمورین جزء دولتی خواسته در ایلات تفتین کنند، و ایلات هوشیار و آگاه به اوضاع دنیا، آلت دست نشدند. خوشبختانه سفر اخیر شاه به فارس و با مهربانی هانی که نسبت به عموم، مخصوصاً ایلات نمود، همه فهمیدند که این تبلیغات خارجی بوده و نقشه خارجی ها نقش بر آب شد و خارجی ها دلسرد شده و افراد ایلات با امیدواری کامل، حاضر برای خدمت به مملکت و شاه، رفتند به خانه و منزلشان موضوع دیگر اینکه اگر در مجلسین و بعضی اشخاص صحبت‌هایی نسبت به دکتر مصدق می شود، نظریات شخصی است، و الاً راجع به کار مملکت همه یک زبان و متفق هستند و یقین دارم قاطبه ملت تا سرحد امکان از مصدق پشتیبانی می کند. راجع به اوضاع اقتصادی سؤال [کرد، گفتم]: موضوعی که امروزه برای مردم ایران اشکال موقتی ایجاد کرده، فشار اقتصادی است که پس از مسئله نفت پیش آمده است. و پس از ملی شدن نفت متأسفانه به ملاحظاتی، دول غرب از خرید نفت خودداری کردند. انگلستان از فروش اجناس به ایران خودداری نمود و آسعار ایران را در بانکهای آن کشور توقیف کردند. مع هذا ملت ایران در این یک سال در مقابل تمام این فشارها پایداری و ایستادگی بی نظیری کرد که کشور را از شهر آشوبگران داخلی و بهانه جویان خارجی حفظ کرد. و در ضمن باید عرض کنم با اظهار امتنان از کمک های اصل چهارم آمریکا به ایران، وقت آن رسیده است که دولت و ملت آمریکا به مفاد اعلامیه طهران مورخه سال ۱۹۴۳ که بوسیله رئیس جمهور فقید آمریکا (مستر روزولت) امضاء گردیده وفا کرده و با کمک های اقتصادی و خرید نفت از ایران و کمک های فنی، پاداش فداکاریهای ملت ایران را که طول سالهای جنگ دوم و بعد از آن متحمل شده است

بدهند. (س) راجع به نهضت‌های اجتماعی و اقتصادی و کشاورزی اخیر، در ایران چه عقیده دارید؟ (ج) قابل توجه و مهم‌تر از همه این است که امروزه ملت ایران کاملاً امیدوار است. علاقه مردم به کارهای عمومی و مراقبت به اوضاع و احوال حکومت‌ها زیاد شده و معتقدند که افراد ایرانی باید از این پس، [از] منابع طبیعی و ثروتهای خداداده کشور به نفع بالا بردن سطح زندگی و رفاه و آسایش خود کمال استفاده را بنمایند و بنده از وطن پرستی و علاقه‌ای که ملت ایران در این چند سال اخیر به کارهای کشور نشان داده فوق‌العاده شاد هستم، و این امر برای تمام ایرانیان اسباب افتخار است که مردم متفق‌الکلمه بر علیه تشبثات خارجی اعم از شمال و جنوب قیام نموده‌اند و با توجه به منافع کشور جانب حزم و مال‌اندیشی<sup>۵۵</sup> پیش گرفته، کلیه افراد اعم از شهری و دهاتی و ایلی می‌گویند: اگر ایران نباشد، تن من می‌باد. (س) چون شما به اوضاع سیاسی ایران و نظریات ملت کاملاً آشنایی دارید، ممکن است بفرمائید یادداشت اخیر روسیه از طرف ایران راجع به قبول کمک‌های نظامی آمریکا چه عکس‌العملی داشته است؟ (ج) به نظر من یادداشت اخیر روسیه به منزله یک اشتباه سیاسی بزرگ از طرف آن کشور بوده، زیرا هیچ کشور خارجی حق ندارد که نسبت به امور ایران دخالتی بنماید و یا تصمیمات دولت ایران را درباره اموری که کاملاً مربوط به آن است مورد بازخواست قرار بدهد. ملت رشید و نجیب ایران هر چه را به نفع خود تشخیص داد، انجام میدهد، و هیچ دولتی چه همسایه و چه غیرهمسایه حق هیچ‌گونه دخالتی ندارد. بستن قرارداد و پیمان نیز مانند حق ملی کردن صنایع جزء اصول اولیه حاکمیت هر کشور مستقل و آزاد است و ملت ایران از یادداشت اخیر روسیه که به منزله دخالت در امور ایران محسوب می‌شود ناراضی است و این عمل روسیه را تقبیح می‌کنند. زیرا ایرانیان به استقلال و حاکمیت خود اعم از سیاسی و اقتصادی بیش از همه چیز اهمیت می‌دهند و حاضرند جان خود را در راه آن فدا نمایند. از آنجا آمدم به گار<sup>۵۶</sup> راه آهن، به اتفاق آقای عبدالحسین خان دهقان و مهدی نمازی و گرگین پور سوار شده در ایستگاه (PRINCETON JUNCTION = پرینستون جکشن) پیاده شدیم. آقایان سیف پور فاطمی و حاج محمد نمازی آمدند با اتوبیل رفتیم در میهمانخانه، آنجا ناهار خوردیم، بعد از ظهر رفتیم به (یونیورسیتی معروف پرینستون) عده زیادی آنجا هستند. نمایندگان ترکیه، سوریه، عراق [و] مصر بودند.

۵۵. اصل - حزم و مال‌اندیشی، به معنی محکم کردن و آینده‌نگری. ص ۱۳۵۲ جلد یک معین.

۵۶. گار - ایستگاه قطار راه آهن. معین - جلد ۳ - ص ۳۱۶۳ و عمید - ج دوم - ص ۱۶۷۱.



نماینده سوریه حمله به آمریکائی‌ها نموده و اظهار داشت: بیشتر این کمکی که شما به یهودی‌ها می‌نمائید قوم عرب را می‌برید به طرف کمونیزم و نماینده ترکیه اظهار داشت که جمله دولت خاورمیانه بما می‌گویند که شما رفته‌اید جزء بلوک اروپائی شده‌اید، این قسم نیست. یک نفر آمریکائی اظهار داشت: روزنامه‌ها و مخبرین جراید ما بی‌شرف هستند می‌روند خاورمیانه، اخبار دروغ می‌نویسند و حقیقت را نمی‌نویسند. یک نفر پروفیسور بزرگ انگلیسی که مدتی است در اینجاست و متجاوز از یکصد [و] پنجاه کتاب تاکنون تألیف کرده و راجع به ایران زیاد نوشته و در یکی از کتابهایش جنگ قشقائی‌ها را با انگلیسها نوشته است، اظهار داشت: از انگلستان گذشته، جان بی‌خود می‌کند، آنوقت که هندوستان و سایر نقاط را از دست داد باید خودش از ایران هم کنار می‌رفت، بیخود لجاجت می‌نماید. بعد از جلسه معرفی شدیم. اول به همین پروفیسور، وقتی گفته شد، من در (سنا) هستم و محمد حسین و خسرو در (مجلس)، خندید و گفت: حالا دیگر خوب از حقوق ایل قشقائی دفاع می‌نمائید، هر روز نمی‌توانند بازی در بیاورند. بعد با نمایندگان سایر دول بعد با مستر رایت (= RIGHT) و خانمش که ترکی و فارسی را بسیار خوب حرف می‌زد، اظهار داشت در تبریز به دنیا آمده‌ام تا سن چهارده سالگی، بعد آمدم آمریکا و برگشتم به همدان، جزء مبلغین بوده است و در این جنگ در ارتش آمریکا درجه سرهنگی داشته، اتفاقاً با هم سوار ترن شدیم آمدیم تا واشنگتن و در آنجا قرار گذاشتم یک وقتی همدیگر را ببینیم.

یکشنبه یازدهم خرداد ماه: عصر رفتیم مزرعه آقای نمازی را تماشا کردیم، تقریباً دو بیست هکتار زمین دارند که دو میلیون متر مربع باشد. نزدیک به دو بیست گاو در این مزرعه هست که در همین جا تغلیف<sup>۵۷</sup> می‌نمایند و شیر می‌دهند. چندین دست عمارت‌های نو و خوب و کهنه می‌باشد که کارگرها در آنجا منزل دارند، گوسفند، مرغ و گراز هم دارند. خیلی قشنگ درست کرده‌اند. بعد از تماشا آمدیم منزل.

دوشنبه دوازدهم خرداد ماه: به اتفاق آقای دهقان رفتیم به محکمه عالی کمیسر آمریکا. در آنجا به آقای (دوگلاس) پیغام دادیم، فوراً یک جای خوبی تعیین کردند. نه نفر جای قاضی آمدند و راجع به عرض حالی که رئیس کارخانه‌های فولادسازی برعلیه رئیس جمهور داده بودند اظهار نظر کردند. شش نفر بر ضد، سه نفر به نفع رئیس کارخانجات

رأی دادند و رئیس را محکوم کردند که از حق خود سوء استفاده کرده و نباید مرتکب چنین عملی شود، بعد آمدیم منزل.

سه شنبه سیزدهم خرداد ماه: به اتفاق آقای دهقان و نمازی رفتیم به موزه و بعضی نقاط شهر گردش کرده برگشتیم.

چهارشنبه چهاردهم خرداد ماه: ظهر آقایان تربیت و سنندجی و آهنی، اعضاء سفارت را به ناهار دعوت کردم. به اتفاق آقای دهقان رفتیم ناهار صرف کرده برگشتیم. در راه هم من دو، سه پیراهن تابستانی خریده آمدیم منزل.

پنجشنبه پانزدهم خرداد ماه: عصر برای خداحافظی بیست نفر را دعوت کرده، من جمله آقای (دوگلاس) قاضی معروف، (مسترمورا) سفیر کبیر سابق و چند نفر دیگر ایرانی و آمریکائی را، شام با هم بودیم از همه قبیل صحبت بود.

جمعه شانزدهم خرداد ماه: نیم ساعت بعد از ظهر رفتیم به فرودگاه. آقای حاج محمد نمازی هم آمدند، موقع حرکت خداحافظی کردند. به اتفاق غلام حسین گرگین پور پرواز کرده، پانزده دقیقه در (شیکاگو) نشسته، بعد آمدیم به (لس آنجلس). درست ده ساعت طول کشید. در فرودگاه آقای گلهداری، عبدالله و شاهپور منتظر بودند<sup>۵۸</sup>. پس از تعارفات معمولی از گلهداری خداحافظی کرده برای (سانتا باربارا) حرکت کرده ساعت یازده رسیدیم به (سانتا باربارا) پس از قدری صحبت، خوابیدیم.

شنبه هفدهم خرداد ماه: صبح تمام مشغول خواندن مراسلاتی بودم که از ایران آمده بود. تا عصر مشغول همین کار بودم. عصر قدری گردش کردیم.

یکشنبه هیجدهم خرداد ماه: از صبح مشغول جواب نوشتن کاغذها بودم تا عصر.

دوشنبه نوزدهم خرداد ماه: بیکار در منزل به سر بردیم.

سه شنبه بیستم خرداد ماه: مقداری گردش کردیم.

چهارشنبه بیست و یکم خرداد ماه: صبح به اتفاق رودابه و گوهر بی بی شاهپور<sup>۵۹</sup> و غلامحسین، با ماشین ابوالفتح بختیار رفتیم (لس آنجلس)، خانم ها را گذاشتیم منزل آقای گلهداری، خودمان رفتیم به (چادویک اسکول) مدرسه کامبیز، و کامبیز را برداشته آمدیم. در راه در دُکان یک نفر مصری مقداری باقلوا و نان لواش خریده، دو و نیم بعد از ظهر آمدیم منزل گلهداری، ناهار خوردیم عصر رفتیم برای دیدن

۵۸. اصل - هستند.

۵۹. اصل - شاهپور.

یک خانه که بخریم. چون بچه‌ها باید در (لس آنجلس) تحصیل کنند، شب هم رفتیم به (هالیوود) و تماشا کرده آمدیم.

پنجمین بیست و دوم خرداد ماه: در هتل (کلارمنت) تاظهر هم آنجا بودیم عصر برگشتیم به (سانتا باربارا).

جمعه بیست و سوم خرداد ماه: ظهر شاهدخت فاطمه پهلوی آمد منزل مان، ناهار که عبارت از پلو و مرغ و خورش طاس کباب و بادتجان کباب شده بود صرف شد. بعدازظهر رفتیم در کنار دریا، کافه بود، آب پرتقال صرف کرده برگشتیم منزل. شب هم ابوالفتح، کبابی درست کرده بود که بسیار بسیار عالی بود و چلو هم بود که چلوکباب شده، شب شاهدخت برگشت به (لس آنجلس).

شنبه بیست و چهارم خرداد ماه: سراسر، در منزل بودم. فلیپ<sup>۶۰</sup> و مارگریت هم آمدند، ناهار با ما خوردند.

یکشنبه بیست و پنجم خرداد ماه: در منزل، مشغول درست کردن گلها بودیم و خبری نبود.

دوشنبه بیست و ششم خرداد ماه: منزل بودیم، یک بعدازظهر رفتیم تماشای یک خانه که می‌گوید شصت هزار دلار، باغ بسیار بزرگ قشنگی دارد، تقریباً پانزده هزار ذرع با عمارت بزرگ که شش اطاق خواب دارد، غیر از سالن و سفره‌خانه و گاراژ و استخرش، ولی خانه اش قدری کهنه است. عبدالله هم مشغول دادن امتحان است.

سه شنبه بیست و هفتم خرداد ماه: در منزل هستیم خبرنازهای نیست. انتظار لاهه و دکتر مصدق را داریم.

چهارشنبه بیست و هشتم خرداد ماه: صبح تا ظهر مشغول کاغذ نوشتن به ایران بودم. عصر هم در تدارک برای رفتن به (سان فرانسیسکو)

پنجمین بیست و نهم خرداد ماه: قبل از ظهر با دو ماشین حرکت کردیم. عبدالله با ماشین کادیلاک، رودابه و گوهر و هما با هم بودند<sup>۶۱</sup>. ابوالفتح بختیاری با ماشین شولت خودش، من و شاهپور و غلامحسین گرگین پور رفتیم. یک بعدازظهر در وسط راه ناهار خوردیم. و شب رفتیم به (سان فرانسیسکو) در متلی منزل کردیم. نوساز و بسیار تمیز، ولی در راه نعام به فکر وطن بودیم چون شباهت بی اندازه به آنجاها داشت.

۶۰- اصل - فلیپ.

۶۱- اصل - بودند.



بعضی قسمتها به عین بالایی بلوک کامفیروز و گومه، از حیث درخت، رودخانه، تپه‌ها بقدری شبیه هم بود که انسان نمی‌توانست فرق بگذارد. بعضی جاها مثل نزدیک‌های (سمیرم) ولی اینجا تمام پراز زراعت و فرسنگها باغ بود که انسان لذت می‌برد.

جمعه سی‌ام خرداد ماه: صبح اول وقت رفتم به کمپانی شورلت، حواله یک ماشین که آقای مهدی نمازی داده بود. بابت سهمیه ایران گرفتم. یک ونیم بعد از ظهر رفتم در هتل معروف کنار دریا ناهار خوردیم، بسیار جای قشنگی است. ولی به قدری هوا سرد است که حساب ندارد، همه پالتو پوشیده‌اند. در هتل یک نفر پیشخدمت آمد، از غلامحسین پرسید شما ترکی صحبت می‌کنید، کجائی هستید؟ گفت: ایرانی، آمد دست داد بقدری پذیرائی کرد که حساب ندارد و بعد از ناهار که انعام هم قبول نکرد با اصرار ما را برد به خانه خواهرش، مثل قانون ایران میوه آورد، شیرینی و بیسکویت و چای آورد صفحه‌های ایرانی گذاشت. بعد برادر بزرگش و خواهرش و خواهرزاده‌اش همه آمدند. اسم ایران که می‌آید همه شروع به گریه می‌کردند. بعد سؤال کردم، معلوم شد که از ۶۲ آسوری‌های ارومیه هستند که قبل از جنگ دوم و بعد از جنگ دوم آمده و تبعه آمریکا شده‌اند و حالا آرزو دارند برگردند به ایران ولی مطابق قانونی که در ایران گذشته است، هر ایرانی که تبعه خارجی شد دیگر حق مراجعت به ایران را ندارد. زیاد متأثر هستند و میل دارند بروند ایران را ببینند و برگردند. خواهرشان می‌گفت: تاکنون نگذاشته‌ام برادرزاده‌هایم و سایر فامیلم با آمریکائی [ها] وصلت کنند، باید با خودمان که ایرانی هستیم وصلت کنند. تاری داشت که بیات اصفهان و دشتی و غیره می‌زد، بد بود، وعده دادم که فوراً یک تاری می‌خرم<sup>۶۳</sup> و به شما می‌دهم، زیاد خوشحال شد. گفت: قیمت؟ گفتم: در این خصوص نگران نباشید، عصر خدا حافظی کرده رفتیم تماشای پلهای معروف که روی دریا زده‌اند و شهر (سانفرانسیسکو) را با (آکلند) وصل کرده‌اند حقیقتاً تماشائی است. شب هم رفتیم در شهر چینی‌ها غذا خوردیم، بسیار غذای بد و نقطه کثیفی بود، بعد برگشتیم به منزل.

شنبه سی و یکم خرداد ماه: قبل از ظهر رفتیم به تماشای باغ وحش، چیزی که خیلی قشنگ بود، قرقاول سفید [ی] بود که از پشت گردن و بالها و تمام دم سفید، آنوقت سینه سیاه و سروگردن قوس قرمز<sup>۶۴</sup> بود. بعد ناهار در میهمانخانه کنار دریا خوردیم.

۶۳. اصل - می‌خواهم.

۶۲. اصل - تا.

۶۴. اصل - قوس قرمز [رنگین کمان] - عید من ۱۵۹۳.

غلامحسین مبهمانمان کرده آنوقت بعد از ظهر برگشتیم برای (سانتآباربارا) ابوالفتح ماند برای دیدن رفقاییش. ماشین تازه را من راندم، ما آمدیم به شهر. شب من و هما و ایران و غلامحسین ماندیم. رودابه و عبدالله و گوهر و شاهپور حرکت کردند برای (سانتآباربارا). بکشنه اول تیر ماه سی و یک: صبح برخاستم، هوا فوق العاده لطیف شبیه مملکت خودمان، خیلی مؤثر بود، مخصوصاً که در راه آهو می دیدیم با بچه اش می آمد برای چرا. ساعت یازده آمدیم به (سانتآباربارا) گرچه در (سانفرانسسکو) خیلی سرد بود ولی رویهم خیلی خوش گذشت.

دوشنبه دوم تیر ماه: صبح دلآلی آمد رفتیم یک خانه دیدیم، بعد دلآل دیگری آمد. رفتیم یک خانه دیدیم، بسیار مجلل با تقریباً پانزده هزار متر زمین و یازده اتاق خواب و سالن های خیلی قشنگ و بزرگ، تماشا کردیم، او خودش گفت: سی و هشت هزار دلار، حقیقتاً مفت است. گوهر بی بی تصمیم گرفت که خانه ای که در اینجا دارد بفروشد و این خانه را بخرد، ظهر هم مرتضی کازرونی آمد ناهار با هم بودیم. عصر همگی رفتیم تماشای خانه، همه پسندیدند، عجائبات اشکال سر پول است. ساعت هشت و نیم بعد از ظهر سناتور واتسین آمد مدتی راجع به نفت و وضع ایران مذاکره کردیم، اظهار داشت: معاون وزارت جنگ از ملاقات شما خوشحال بود و به من گفت که با شما روابطم را گرم نگاه دارم، همه منتظر رأی [دادگاه] لاهه هستند. بعد [صبحی] راجع به معامله پوست بره کرد، که شرکتی تشکیل دهم و پوست بره قشقائی [ها] را بخریم و شما هم شریک باشید. من گفتم: من نظری ندارم و شریک هم نمی شوم، فقط می خواهم که منفعتی به ایلم برسد<sup>۵۵</sup>. بعد فرار شد که در (نیویورک) با هم صحبت کنیم.

سه شنبه سوم تیر ماه: در منزل بودم و مقداری کاغذ به ایران نوشتم.

چهارشنبه چهارم تیر ماه: بعد از ظهر رفتم به (لس آنجلس) آقای مرتضی کازرونی هم که آمده بود به اتفاق رفتیم. غلامحسین گرگین پور هم همراه بود. شب در هتل کلارمنت منزل کردیم.

پنجشنبه پنجم تیر ماه: نظر به بدی وضعیت مالی خواستم یک، دو قالی و مختصر اثاثیه ای بفروشیم، نشد.

جمعه ششم تیر ماه: صبح دنبال همین کار بودم، عصر هم برای تماشای اسب

دوانی رقم که در عمرم اولین مرتبه بود که اسب دوانی را در آمریکا می‌دیدم. اتفاقاً در شرط‌بندی هم سی [و] پنج دلار بردم. شب آقای گله‌داری اظهار کرد: کشتی ایتالیایی [را] که نفت از ایران خریده است، کشتی های انگلیسی برده‌اند به (عدن) و در آنجا محکمه عدن حق به انگلیسیها داد و کشتی را با محمولاتش توقیف کرده‌اند (حال محکمه عدن معلوم است، یعنی عدن پایگاه نظامی انگلستان است) بعد از قراری که نوشته‌اند. کشتی مذکور که حرکت کرد برای آوردن نفت کمپانی سابق نفت انگلیس و ایران، با شرکت کشتی رانی صحبت کرده و این کشتی را خریده و شرکت تلگرافاً اطلاع داده که این کشتی فروخته شده و شما در اختیار او هستید. هر چه دستور داد عمل نمایند. در تعقیب این تلگراف صاحب کشتی که باطناً همان شرکت انگلیس و ایران باشد، دستور می‌دهد بروید به عدن، کشتی هم می‌رود آنجا، توقیف می‌نمایند.

شنبه هفتم تیر ماه: هفت بعد از ظهر در لس آنجلس بودم نتوانستم ..... ۶۶ کنم، حرکت کرده شب به اتفاق غلامحسین آمدیم به سانتا باربارا، منزل خودمان.

یکشنبه هشتم تیر ماه: به نوشته جاتی که رسیده نگاه کرده و جواب نوشتم.

دوشنبه نهم و سه‌شنبه تیر ماه: در منزل بودم، می‌خواهم بلکه این منزل را عوض کنم. صبح مراسلاتی از ایران رسید، من جمله یک تکه که مصاحبه خود من را نوشته بود به شرح زیر است: ناصرخان قشقانی در آمریکا گفت: افراد قبیله او به جنگ شورویها خواهند رفت و او به وزیر خارجه آمریکا حمله کرد و گفت او از سیاست انگلیس در ایران طرفداری می‌کند. قاهره، روزنامه الاهرام از قول خبرنگار مخصوص خود در نیویورک می‌نویسد: اکنون آقای ناصر قشقانی نماینده مجلس سنای ایران و یکی از طرفداران آقای دکتر مصدق و رئیس قبیله قشقانی که در جنوب ایران سکونت داشته و نزدیک به نیم میلیون نفر عضو دارد از آمریکا دیدن می‌کند. آقای قشقانی در یک مصاحبه مطبوعاتی که دیروز در نیویورک بر پا کرده بود، اظهار داشت که سه شرکت آمریکایی حاضر بودند در صنایع نفت، ایران را کمک کنند، لیکن مستر (اچسن) وزیر خارجه آمریکا آنها را از این کار باز داشت. آقای قشقانی اضافه کرد که (اچسن) همیشه از سیاست انگلیس نسبت به ایران طرفداری و پشتیبانی نموده و این امر بیشتر از تهدیدهای اخیر شوروی به ایران او را نگران ساخته است. مشارالیه گفت که دولت اتحاد جماهیر



شوروی در صورتی که به قوای خود دستور ورود به خاک ایران می‌دهد که بخواهد جنگ جهانگیر ستم را آغاز کند. وی تأکید کرد که ایران به حزب کمونیست نوده که شصت هزار نفر عضو دارد اجازه نخواهد داد در کشور سیطره پیدا کند. قشقائی گفت افراد قبیله او متعهد شده‌اند که در برابر سربازان شوروی، اگر وارد خاک ایران شوند جنگ پارتیزانی را آغاز کنند، و افراد این قبیله کسانی بودند که در سال ۱۹۴۶ دویست [نفر] طرفدار روسها را که در ایران روی کار بودند وادار به استعفا کردند. مشارالیه مجدداً تأکید کرد که در خلال مسافرت خود به امریکا با شرکتهای بزرگ نفتی امریکا برای امکان بهره‌برداری از نفت ایران وارد مذاکره شده و سه شرکت امریکائی آمادگی نمود را برای همکاری با شرکت ملی نفت ایران اعلام داشته‌اند. لکن مستر (اجسن) آنها را وادار به عدول از این تصمیم کرده است.

**پنجشنبه دوازدهم تیرماه:** صبح به اتفاق عبدالله و کامییز رفتیم به لس آنجلس، رفتیم (مدیکال بلدینگ = MEDICAL BUILDING) نزد (DOCTOR HUSE) (دکتر هوس) که متخصص در گوش است. پس از معاینه گوش کامییز، اظهار داشت: (دکتر هب = HEB) که در سانتا باربارا می‌باشد دکتر قابلی است. جواب دادیم می‌خواهیم شما عمل نمائید. دو سه مرتبه از این دکتر تعریف کرد، بعد حاضر شد. آن وقت صورت حساسی داد که پنج روز در مریضخانه باید بخواهد و بعد دکتري که باید گوش را شستشو نماید. تقریباً هزار دلار می‌شود، ولی شما حق مریضخانه و غیره را بدهید، مال من که ششصد دلار است هر نحو میل دارید بدهید، اگر چنانچه پول هم نداشته باشید، من نمی‌گذارم این بچه از این جا برگردد. خودم مجانی عمل می‌نمایم. ما هم جواب دادیم که بی چیز نیستیم ولی آوردن اسعار مشکل است، مع هذا هر چه شما بگویند خواهیم پرداخت. پرسید: سرمایه شما از کجاست؟ جواب دادم: از زراعت و متوسل هم هستم. بعد گفت: شما خودتان چقدر مایلید به من بدهید؟ گفتم هر چه شما بخواهید. بالاخره گفت پانصد دلار. گفتم بسیار خوب. قرار شد ان شاء الله روز یکشنبه کامییز را برای سه بعدازظهر ببریم مریضخانه که به خواست خدا روز دوشنبه صبح جراحی کنند، سه بعدازظهر از آنجا فراغت پیدا کرده آمدیم، در راه مختصر غذایی صرف نموده. شب آمدیم به «سانتا باربارا» منزل.

**جمعه سزدهم تیرماه:** در منزل بودم، نوشتجاتی و روزنامه از طهران آمد که آقای دکتر مصدق وارد شده و تقریباً هشتاد هزار نفر استقبال کرده محافل خارجی و داخلی

کاملاً فهمیده‌اند که احساسات مردم کاملاً بر له مصدق و بر علیه انگلیسیها و عمال آنها می‌باشد.

شنبه چهاردهم تیرماه: در منزل هستم، خیر مهمتی نیست. همه انتظار رای دیوان داوری لاهه را دارند.

یکشنبه پانزدهم تیرماه: صبح به اتفاق عبدالله و کامبیز و رودابه و گوهر رفتیم لُس آنجلس، ناهار در هالیوود خورده بعد از ظهر به اتفاق آقای گله‌داری کامبیز را بردیم به مریضخانه ( QUEEN OF ANGELES = ملکه ملانکه‌ها) خوابید. شب آمدیم در هالیوود، منزل خواستیم نبود. رفتیم به میهمانخانه ( TOWN HOUS ).

دوشنبه شانزدهم تیرماه: خودم صبح رفتم، تا کامبیز را جراحی کرده‌اند. از داخل گوش جراحی شده استخوانهای استاش<sup>۶۷</sup> را برداشته‌اند و بیهوش است. شب ماندیم، همین قسم بیهوش بود. رفتیم روبروی هتل (روزولت) منزلی اجاره کردیم.

سه‌شنبه هفدهم تیرماه: صبح رفتیم، کامبیز به هوش آمده، شب همانجا بودیم. چهارشنبه هجدهم تیرماه: صبح رفتیم پهلوی کامبیز، حالش خیلی بهتر است، شب هم همانجا بودیم. در این روز حزب جمهوری خواه آمریکا به اتفاق رأی دادند به ژنرال (آیزنهاور) و (تافت) که رقیب او بود از میدان خارج شد.

پنجشنبه نوزدهم تیرماه: کماکان در مریضخانه هستیم. امروز دوائی که داخل گوش کامبیز گذاشته بودند برداشتند. شاهدخت فاطمه هم آمد احوالپرسی کامبیز. جمعه بیستم تیرماه: حال کامبیز بهتر است. خواهش کردیم دو روز دیگر بماند، قبول کردند.

شنبه بیست و یکم تیرماه: صبح آقای امین و فیروز غنی و ظفری آمدند، تا شب پهلوی کامبیز بودند. در این چند روز جمشید شبیانی خیلی زحمت کشید.

یکشنبه بیست و دوم تیرماه: صبح رفتیم مریضخانه، کامبیز را هم برداشته بردیم منزل. دو بیست و پانزده دلار برای یک هفته پول اطاق گرفتند غیر از حق دکتر و سایر پرستارها. خود دکتر (هوس) که جراحی کرد پانصد دلار گرفت. با باقی مخارج تقریباً نهصد و پنجاه دلار شد. بعد از آنکه کامبیز را به منزل رساندیم به اتفاق آقایان غنی و جمشید شبیانی آمدیم سانتا باربارا، دو و نیم بعد از ظهر رسیدیم. ناهار خورده، آقایان با

۶۷. اصل - ساش - شیپور استاش - مجرای استاش، که گوش میانی را به حجره‌های بینی مربوط می‌سازد. عمید ص ۱۳۳۷.

عبدالله رفتند ساحل دریا، قدری گردش کردند. عصر برگشتیم به لس آنجلس. مقداری کاغذ آمده بود، من جمله کاغذی از آقایان دره‌شورها بود که خیر قوت علمداری...<sup>۶۸</sup> را داده بودند، بی اندازه متأسف شدم. گرچه تقریباً هشتاد سال داشت ولی خیلی خدمت کرده بود، تلگراف تسلیمی به اولادش کردم.

دوشنبه بیست و سوم تیرماه: در لس آنجلس کامییز را بردیم پهلوی دکتر، برگشتیم به میهمانخانه.

سه‌شنبه بیست و چهارم تیرماه: این روزها حرفی غیر از پیشرفت ژنرال (آیزنهاور) و انتخابات او از طرف حزب جمهوری خواه نیست، و دموکراتها هم مشغول فعالیت هستند. از ایران خبری نیست.

چهارشنبه بیست و پنجم: از ایران خبر می‌رسد که مجلس سنا با دکتر مصدق مخالف است و دکتر مصدق هم برای شش ماه اختیار نام خواسته برای تنظیم بودجه و سایر کارهای مملکت، جهت کسر بعضی مخارج و ازدیاد مالیات و غیره، هنوز مجلسین جواب مثبت نداده‌اند.

پنجشنبه بیست و ششم: صبح خبر دادند که آقای دکتر مصدق خواسته است که رئیس الوزرا و وزیر جنگ باشد، شاه با وزارت جنگ ایشان مخالفت کرده و ایشان هم استعفا داده‌اند.<sup>۶۹</sup>

۶۸. یک کلمه خوانده نشد.

۶۹. این ماجرا سرآغازی بر قیام شکوهند ملت ایران در سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ می‌باشد. [شاه گفته از اختیاراتی که پس از تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ بدست آورده بود، با عنوان تشریفاتی فرمانده کل قوا، نیروهای مسلح کشور را، که عامل قدرتمندی برای اجرای توطئه‌های ضد ملی به شمار می‌رفت زیر فرمان داشت. وزرای جنگ، از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه به بعد از طرف شاه تعیین می‌شدند. رئیس ستاد ارتش زیر فرمان شاه بود. رؤسای نیروهای انتظامی از طرف شاه نصب و عزل می‌گشتند. دولت‌ها در امور ارتش و مسائل دفاعی و سیاسی که با نیروهای مسلح ارتباط داشت. هیچ نوع مداخله‌ای نداشتند و فرماندهان یگان‌های ارتش و ادارات انتظامی در مرکز و شهرستانها، دستورات شاه را بدون اطلاع و نظارت دولت اجرا می‌کردند. دکتر مصدق در کابینه جدید تصمیم گرفت مسئولیت اداره وزارت جنگ را بر طبق قانون اساسی، دولت به عهده بگیرد و برای مقابله با بحران سیاسی و اقتصادی ناشی از محاصره اقتصادی، اختیاراتی از مجلس درخواست کند. روز ۲۳ تیر، نخست‌وزیر در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی حضور یافت و پیشنهاد کرد طبق ماده واحده‌ای، به او اجازه داده شود ظرف شش ماه لوائح مربوط به امور مالی، اقتصادی، بانکی و استخدامی را تنظیم کند و پس از